

## کردستان در بستر تغییرات بزرگ در خاورمیانه و ورشکستگی «رنال پلتیک»

سمیه کارگر

با سقوط رژیم بشار اسد، و تغییرات مهم در جغرافیای سیاسی خاورمیانه، بار دیگر موضوع کردستان برجسته شده است. سقوط رژیم اسد در واقع، شکست نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی و ارتش های «نیابتی» آن و روسیه در جنگ داخلی ۱۲ ساله ای که در مقابل ترکیه و آمریکا و ارتش های «نیابتی» هایشان پیش می بردند، است. در گرگ و میش افق، وقوع معاملات جنایتکارانه میان بازیگران این جنگ داخلی بر سر نیروهای کرد در روژئاوا، پیدا شده است: سازش های امپریالیسم آمریکا با ترکیه و همچنین احتمال سازش هایی میان جمهوری اسلامی و ترکیه. همان طور که بیانیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م) تحت عنوان «بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاهش پابرجاست» مینویسد: «با توجه به این که قوه محرکه اصلی تداوم جنگ داخلی سوریه، رقابت جهانی میان قدرت های امپریالیست بوده است تا جغرافیای سیاسی خاورمیانه را طبق منافع خود شکل دهند، محتملاً شاهد آن خواهیم بود که سوریه کماکان جولانگاه ارتش های نیابتی اسلام گرا، اشغال، و تحرکات نیروهای نظامی و امنیتی وابسته به هر دو طرف باشد. این وضعیت ادامه خواهد یافت و جنگ های ارتجاعی بیشتری دامن گیر مردم خاورمیانه خواهد شد، مگر این که در نقاط مهمی از خاورمیانه، مانند ایران و ترکیه و خود سوریه جنبش های ضد جنگ های امپریالیستی و نیابتی و اشغال و نسل کشی بلند شده و به همه دولت های مرتجع منطقه و قدرت های امپریالیست که خاورمیانه را میدان جنگ های بی انتهای ویرانگر کرده اند، مصاف دهند.» (بشار جنایت علیه بشریت سرنگون شد اما دستگاهش پابرجاست، حزب کمونیست ایران م ل م، آذر ۱۴۰۳)

بیانیه فوق، تغییرات سریع در خاورمیانه را نهایتاً حاصل بحرانی ساختاری می داند که کلیت سیستم جهانی سرمایه داری را در بر گرفته است. بحرانی که در سرچشمه آن، تشدید تضاد اساسی سیستم سرمایه داری جهانی قرار دارد؛ تضادی که یک طرف آن تولید تمام ثروت جهان توسط میلیاردها انسان است و طرف دیگرش تصاحب و کنترل این ثروت و چگونگی تولید و مصرف آن، توسط اقلیتی انگلی که قدرت سیاسی دارند: معادله ای که دیگر قابل دوام نیست! به ویژه آن که اقلیت انگلی صاحب قدرت در جهان برای حفظ این معادله از هیچ شقاوتی فروگذار نیست. بیانیه تاکید میکند: «در سطح کلان تر، راه حل نهایی تعیین تکلیف میان دو قطب امپریالیستی و انقلاب پرولتری است. ... هر «راه حلی» کمتر از انقلاب سوسیالیستی، اوضاع را برای تمام دنیا وحشتناک تر خواهد کرد. در اوضاع کنونی، سیاست پایه ای و تعیین کننده ... متمایز کردن بدیل سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی این انقلاب پرولتری/سوسیالیستی از هر آن چه امروز در دنیا حاکم است می باشد. در نتیجه، هر کس که در شکستن دور باطل «ارتجاع، ارتجاع، بازهم ارتجاع» به نفع مردم ایران و خاورمیانه و جهان جدی است، باید تبلیغ و ترویج بدیلی که در «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به تفصیل و با شفافیت پیش گذاشته شده است و سازماندهی جنبشی برای انقلاب حول تحقق چنین جامعه ای را وظیفه خود بداند.» (آذر ۱۴۰۳)

### چه چیزی در حال تغییر است و ما با این شرایط جدید چه می کنیم؟

توازن قوای قدرت های امپریالیستی بزرگ و دولت های منطقه بر سر حاکمیت در خاورمیانه و جهان در حال تغییر است. خود این شرایط، تضادمند است. هم بسیار خطرناک است و هم پر از فرصت: از یک طرف، مسیر جنگ و ویرانی همراه با تحکیم زنجیرهای ستم و استثمار سرمایه داری بر مردم این منطقه هموارتر می شود و از طرف دیگر، همین وضع در دل خود فرصت باز کردن راه انقلاب کمونیستی را ارائه می دهد - انقلابی که واقعاً می تواند شرایط درد و رنج های مردم منطقه را ریشه کن کند. اوضاع در سراسر جهان به نقطه ای رسیده است که به قول باب آواکیان، بشریت بر سر دو راهی سرنوشت سازی قرار دارد: آینده ای حقیقتاً وحشتناک تر با ادامه روند موجود یا حقیقتاً رهایی بخش با سرنگونی سیستم موجود از طریق انقلاب کمونیستی برای استقرار سوسیالیسم در هر آنجا که ممکن است و هرچه سریع تر.

با این نگاه علمی و واقع‌گرای ماتریالیست دیالکتیکی به اوضاع کنونی خاورمیانه می‌خواهم نشان دهم که سیاست «رنال پلتیک» رهبران کرد، عملاً همان روند موجود را تقویت می‌کند و هرگز نمی‌تواند راهی بنیاداً متفاوت را در مقابل مردم تحت ستم کردستان و خاورمیانه باز کند.

### سیاست رنال پلتیک در عمل

سیاست رنال پلتیک تاریخ طولانی در خاورمیانه دارد، به طور مشخص هم در فلسطین و هم در کردستان. مثلاً در فلسطین، رنال پلتیک رهبران ناسیونالیست و بعد اسلام‌گرا این بود که در شکاف میان اسرائیل و دولت‌های دیگر منطقه نشو و نما کنند و مبارزه خود را علیه ستم استعماری اسرائیل با فعال کردن این شکاف‌های میان دولتی یا استفاده از آن پیش ببرند و از سوی دیگر، تضاد واقعاً عمیق و آشتی‌ناپذیر میان توده‌های مردم فلسطین با استعمارگران را در حدی که به این سیاست خدمت کند، فعال کنند. در واقع، حمایت این دولت‌های ارتجاعی در خاورمیانه از «آرمان فلسطین» همراه بوده است با تحمیل سیاست‌هایی که در واقع به منافع آنها خدمت کرده است. در بیست سال اخیر پیروی از سیاست رنال پلتیک حتا توجیه‌گر حمایت بسیاری از مبارزین سکولار و «چپ» در فلسطین و لبنان، از اسلام‌گرایی شد. زیرا، می‌خواستند حمایت جمهوری اسلامی و ترکیه را نیز جلب کنند. در همه این موارد، سیاست تکیه کردن به دولت‌های ارتجاعی منطقه - از مصر و عربستان و قطر و اردن تا جمهوری اسلامی و ترکیه، بیشتر از آن که برای جنبش‌های فلسطین (چه سکولار و چه اسلام‌گرا) فایده‌ای داشته باشد برای خود این رژیم‌های مرتجع که با «کارت فلسطین» بازی قدرت کرده‌اند سودمند بوده است.

در تاریخ کردستان هم این رویکرد، داستان پر آب چشمی دارد. جنایت دولت‌های منطقه‌ای مانند رژیم شاه ایران و جمهوری اسلامی و رژیم‌های ترکیه و عراق و سوریه علیه کردها همواره با چراغ سبز یا همراهی امپریالیست‌ها انجام گرفته است. با این وصف، سیاست رهبران جنبش‌های ملی کرد، تلاش در جلب اتحاد و همراهی همین رژیم‌ها و قدرت‌های امپریالیستی بوده است. رهبران جنبش ملی از شریف پاشا در جنگ جهانی اول گرفته تا ملا مصطفی بارزانی بعد از جنگ جهانی دوم، «استقلال» کردستان را در وابسته شدن به قدرت‌های امپریالیستی جستجو می‌کردند. اولی به انگلستان پیشنهاد کرد که کردستان به تحت‌الحمایه این قدرت استعماری تبدیل شود و دومی از آمریکا خواست که کردستان را به ایالت پنجاه و یکم خودش تبدیل کند.

### اقلیم کردستان عراق

در طول دهه ۱۹۷۰ دولت بعثی عراق به سمت سوسیال امپریالیسم شوروی گرایش پیدا کرد و به یکی از تضادهای امپریالیسم آمریکا و متحدینش از جمله عربستان سعودی، اسرائیل و رژیم محمدرضا شاه در ایران تبدیل شد. در سال ۱۹۷۲ ایالات متحده آمریکا تحت ریاست جمهوری نیکسون، از طریق رژیم شاه، روابط محرمانه با کردهای عراق و مشخصاً ملا مصطفی بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق (ح.د.ک.ع) برقرار کرد. حمایت‌های مالی و تسلیحاتی آمریکا، ایران و اسرائیل به حزب دمکرات آن‌ها را در موقعیت مناسبی قرار داد. انتشار اسناد سازمان سی.آی.ای بعدها نشان داد که هدف آمریکا نه استقلال و خودمختاری کردها بلکه فقط اهرمی برای فشار به رژیم عراق بود. پیشمرگ‌های بارزانی در سایه حمایت تسلیحاتی ایران و آمریکا و مستشاران نظامی ایرانی و اسرائیلی، دولت عراق را در موقعیت دشواری قرار دادند و بالاخره در مارس ۱۹۷۵ عراق قرارداد موسوم به «قرارداد الجزایر» را پذیرفت و به خواسته‌های ایران در مورد مناقشه مرزی مربوط به شط العرب تن داد. انعقاد این قرارداد که از حمایت آمریکا هم برخوردار بود عملاً به قطع حمایت‌های سی.آی.ای، موساد و رژیم ایران به بارزانی و پیشمرگه‌هایش منجر شد.

دومین موسم امیدواری رهبران احزاب کردی عراق به آمریکایی‌ها در جنگ دوم خلیج و اشغال کویت توسط عراق بود. عملیات «طوفان صحرا»ی آمریکا و متحدینش، معارضین صدام را به این نتیجه رساند که سقوط رژیم بعث نزدیک است. جورج بوش پدر بارها از مردم نیروهای عراقی خواست خودشان قدرت را در دست بگیرند و صدام را سرنگون کنند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱ و چند ساعت پیش از اتمام جنگ در کویت، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق و هوشیار زیبیری نماینده ح.د.ک.ع در وزارت امور خارجه آمریکا با سناتورهای آمریکایی دیدار کردند تا در صورت وقوع یک خیزش در کردستان، از حمایت ایالات متحده مطمئن شوند. این خیزش در مارس ۱۹۹۱ شروع

شد و در فاصله کوتاهی بسیاری از شهرها از جمله سه شهر مهم اربیل، سلیمانیه و کرکوک به دست پیشمرگه‌ها افتادند. ارتش صدام در جنوب و در کردستان عملیات سرکوب شورشیان را آغاز کرد و شهرها و سایر مناطق استراتژیک در فاصله مارس تا آوریل ۹۱ به دست ارتش بعث اشغال شدند. کشتار کردها شروع شد و از «حامی» آمریکایی‌شان خبری نبود. جمع‌بندی ایالات متحده این بود که تنبیه و تضعیف صدام برای اشغال کویت کافی است و کاخ سفید بقای یک صدام تضعیف شده را بر چند پارچه شدن عراق ترجیح می‌داد. (برای شرح مفصل‌تر به مقاله «آفتاب خواهد دمید و آمریکا به کردها خیانت خواهد کرد» در وبسایت حزب کمونیست ایران م.ل.م رجوع کنید)

## دوستی فصلی پنتاگون و روژناوا

ایالات متحده آمریکا هم در جریان عملیات دستگیری و استرداد عبدالله اوجالان با سازمان‌های امنیتی ترکیه و اسرائیل همکاری کرد، نام پ.ک.ک در «لیست تروریستی» گذاشت، اصلی‌ترین تأمین‌کننده منابع تسلیحاتی و جاسوسی ارتش ترکیه در سرکوب مردم کردستان و پ.ک.ک بود. با این وصف، از آگوست ۲۰۱۴ که ائتلاف بین‌المللی آمریکا برای جنگ علیه داعش در سوریه و عراق ساخته شد، گریلاهای تحت رهبری حزب اتحاد دمکراتیک کردستان پ.ی.د و مشخصاً دو شاخه نظامی آن (ی.پ.گ و ی.پ.ژ) به بخش مهمی از این ائتلاف در شمال سوریه تبدیل شدند. اما در دیدگاه و برنامه سیاسی پ.ی.د و پ.ک.ک، اتحاد با امپریالیسم آمریکا بسیار فراتر از یک همکاری تاکتیکی بود و به آن به‌عنوان امکان یک اتحاد بلندمدت و استراتژیک نگریسته می‌شد.

پس از عروج داعش، جمیل بایک رهبر وقت پ.ک.ک در گفتگو با روزنامه دی تسایت به صراحت از تمایل این حزب برای نزدیکی بیشتر به آمریکایی‌ها و غرب صحبت کرد و گفت: «امروزه کردها دینامیک‌ترین قدرت خاورمیانه هستند. آن‌ها در جنگ مصمم‌ترین‌اند و بهتر از هر کس دیگری سازماندهی شده‌اند. اگر آمریکا می‌خواهد که در منطقه به سیاست بپردازد، نمی‌تواند که آن‌ها را نادیده بگیرد. آمریکا یک همپیمانی را علیه داعش به وجود آورد و این همپیمانی تنها با کمک کردها است که موفق می‌شود. آیا این همپیمانی بدون داشتن ارتباط آمریکایی‌ها با کردها می‌تواند به نتیجه برسد؟ آمریکا بدون پ.ک.ک چگونه می‌تواند به حمایت ترکیه از داعش خاتمه دهد؟ این ناممکن است. آمریکا چگونه می‌خواهد بدون پ.ک.ک به اهدافش در خاورمیانه برسد؟ بدون کردها؟ نمی‌شود. اروپا بدون ما چگونه می‌خواهد که به وابستگی خود به گاز روسیه پایان دهد؟ راه نفت خام و گاز به دریای مدیترانه از روژناوا می‌گذرد. اگر توانایی حفظ امنیت این راه وجود داشته باشد، اروپا هم می‌تواند که نفس راحتی بکشد... رفع خطر داعش از عراق و سوریه، ضرورت اتحاد با روژناوا را برای دولت وقت آمریکا از میان برد و آن‌ها به‌سادگی سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۹۱ بار دیگر به متحدین‌شان در بورژواناسیونالیسم کرد خیانت کردند.» (نشریه آتش شماره ۹۴، آری آفتاب خواهد دمید و آمریکا به کردها خیانت خواهد کرد)

آیا همکاری نیروهای کرد و آمریکا علیه داعش برای آمریکا دارای برد استراتژیک بود؟ بله. آیا برای نیروهای کرد برد استراتژیک بود؟ خیر. یک برد تاکتیکی علیه داعش بود. اما افتادن در مسیری بود که تماماً باخت استراتژیک است. با نتایجش که امروز در سوریه می‌بینیم می‌توان گفت: حالا دیدید! ولی با واقع‌گرایی ماتریالیستی می‌شد از ابتدا دید به کجا ختم خواهد شد. واقع‌گرایی ماتریالیستی یعنی چه؟ یعنی دیدن فکت‌های موجود. یک فکت این است که دولت ترکیه برای آمریکا یک تکیه‌گاه استراتژیک جهانی است و انقیاد کردها را امپریالیست‌ها بنیان گذاشته‌اند.

از جنگ جهانی اول مساله کردها در محاسبات امپریالیست‌ها در خاورمیانه نقش مهمی داشته است. این محاسبات بر مبنای حفظ و تقویت منافع امپریالیست‌ها و دولت‌های متحدشان و بر مبنای ستم ملی بر کردها و استفاده از پتانسیل آنان در درگیری‌های بین‌شان بوده است.

برای این که از انصاف دور نیفتیم باید شرایطی را بفهمیم که باعث غلبه سیاست رئال پلنیک در میان رهبران جنبش کردستان شده است: شرایط ستمگری بی‌حد و حصر که شامل کارزارهای نظامی و امنیتی بیرحمانه بوده است... ژنوسید، پاکسازی قومی، جنایت جنگی، تبعید دسته‌جمعی، قتل عام، ویرانی، قحطی و بیماری. درست مانند یک زندانی سیاسی که او را شکنجه می‌کنند و بعد در گوشش زمزمه می‌کنند که برای «بقای» خودت کوتاه بیا! در واقع، نوعی تسلیم‌طلبی است. اما این شرایط به معنای آن نیست که تسلیم‌طلبی، تنها راه موجود در مقابل سیستمی است که سرمنشا ستم ملی بر کردهاست.

رهبران احزاب ملی کرد و حامیانشان، سیاست رئال پلنیک را به عنوان «واقع گرایی» تبلیغ میکنند در حالیکه کاملاً در تضاد با واقعیت و توهم محض است. جوهر رئال پلنیک، در پیش گرفتن رویکرد «سیاست ممکن ها» در چارچوب وضع موجود است و نه تغییر بنیادین وضع موجود. کسانی که این سیاست را در پیش می گیرند، کاری به ساختارهای درازمدت واقعیت و حرکات آن ندارند.

واقعیت اول: قدرت های امپریالیستی در شکل دادن به ستم ملی کرد همیشه نیروی اساسی بوده اند و هستند و دولت های ترکیه و ایران و سوریه و عراق از گذشته تا کنون، از اجزای مهم این سیستم هستند و نه جدا از آن. در قرن بیستم قدرت های استعماری و امپریالیستی سرمایه داری، در جریان دولت سازی در این خاورمیانه، کردها را میان چهار کشور تقسیم کردند. دولت ها و ساختار حاکمیتی که امپریالیست ها از جنگ جهانی اول در این منطقه به وجود آوردند، شامل این بود که کردها از ساختن دولت و مشارکت در دولت های حاکم محروم شوند. رهایی کردها از ستم ملی و انقیاد ملی وابسته به سرنگون کردن این دولت ها و استقرار دولت های جمهوری سوسیالیستی است. یعنی در خارج از مشارکت با این دولت ها به دست می آید.

واقعیت دوم: ستم ملی در هر شکلی که باشد، شالوده اش تقسیم جامعه به طبقات است. دولت های مرکزگرای مدرن در این منطقه، بر بستر یک نظام اقتصادی و سیاسی جهانی سرمایه داری و رشد سرمایه داری شکل گرفتند. ستم ملی به مردم کرد عجب است با استثمار طبقاتی و روابط اجتماعی ستمگرانه منطبق بر این روابط استثمار طبقاتی (مانند ستم مرد/پدرسالاری). در واقع یکی از شاخص های رهبران بورژوا و فنودال کرد، جدا کردن این ها از یکدیگر است. این رهبران حتا در چارچوبه وابستگی به امپریالیسم نتوانسته اند برای خود «حق سیاسی» به دست آورند. به اقلیم کردستان در باشور نگاه کنیم. نتیجه «مشارکت در فرآیند سیاسی» که از طریق سوار شدن بر تانک های آمریکایی به دست آمد این بود که حتا قاسم سلیمانی می توانست به رهبران این اقلیم دیکته کند که سیاست شان چه باشد. این چه جور «حق سیاسی» است؟ حق سیاسی ماهیت ارتجاعی یا مترقی دارد. و محک و معیار ارتجاعی و مترقی بودنش در این است که تا چه حد در تحکیم ساختارهای قدرت موجود نقش دارد یا این که در مقابل آن است. نگاه کردن به محتوای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک یک حکومت می تواند این معما را برای ما حل کند که چرا حتا قتل های ناموسی در اقلیم کردستان ریشه کن نشد (و طبق برخی آمار از فعالین زنان، حتا افزایش یافت). واقعیت سوم: ستم ملی در هر شکلی که باشد، با ستم گری امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه در هم تنیده است. جدا کردن اینها هم یکی دیگر از شاخص های ناسیونالیسم است.

این ها واقعیت های سخت و ساختاری است که هر سیاست رهایی بخش باید متناظر به آنها باشد و نه دور زدن آنها. اما، رهبران کردستان همیشه این واقعیت ها را تحت عنوان این که کردها فقط تحت «استعمار» دولت های حام هستند و در کردستان طبقات و اختلاف طبقاتی وجود ندارد، دور زده اند.

در نهایت رئال پلنیک می خواهد به این سوال جواب دهد که در چارچوب وضع موجود و ساختارهای ستم و استثمار موجود چطور می توان بورژوازی ملت کرد را صاحب قدرت سیاسی کرد؟! جواب رئال پلنیک قدرت های امپریالیستی این است که چنین چیزی را مطالبه نکنید چون در تضاد با ساختاربندی موجود در خاورمیانه که تا کنون سلطه ما را تضمین کرده است، برهم می زند و این «واقع بینانه» نیست. و دولت های چهار کشور به ویژه ایران و ترکیه هم این را می گویند. می بینیم که رئال پلنیک های مختلف با هم تصادم می کنند و در این میان رئال پلنیک آن نیرویی برنده می شود که قدرت سیاسی دارد.

### رابطه میان نیروهای مترقی کرد و استراتژی رهایی

استراتژی رهایی واقعی یعنی انقلاب پرولتری و رهبری ای که دارای این خصلت طبقاتی است. نیروهای مترقی در صورتی می توانند خصلت مترقی خود را تا درازمدت حفظ کنند و به رهایی از ستم ملی کمک کنند که با این استراتژی متحد شوند، نه برعکس.

برای حل معضل که در کردستان هیچ نیرویی امروز داعیه داشتن استراتژی انقلاب پرولتری را ندارد، باید چنین نیرویی را به وجود آورد. این معضل در مورد جنبش فلسطین هم وجود دارد. اما این فقدان اساسی، نه از برحق بودن مبارزات و آرمان های مترقی و رهایی خواه مردم این مناطق می کاهد نه مجوز سپردن رهبری آن به هر نیروی موجود و هر شکلی از سیاست و برنامه تسلیم طلبانه و سازش کارانه را می

دهد. به خط سیاسی و ایدئولوژیک رفیق امیر حسن پور به دقت توجه کنید: «ناتوانی انقلابیون در کردستان و منطقه در دامن زدن به جنبش نوین کمونیستی و انجام انقلاب کمونیستی ناشی از کمبود مبارز و مبارزه نبود. در واقع در هر گوشه این سرزمین نشانی از جسارت، فداکاری، از خودگذشتگی، و بیباکی آزادیخواهان کمونیست و غیرکمونیست در جنگ با ارتجاع و امپریالیسم به چشم میخورد. مانع اصلی ناتوانی در گسست از جهانیابی، سیاست و ایدئولوژی بورژوازی و در پیش گرفتن جهانیابی، سیاست، و ایدئولوژی کمونیستی بود. اما کمونیسم، به ویژه بعد از شکست دو تجربه مهم شوروی و چین، چیزی نبود که حاضر و آماده در دسترس باشد. تلاش برای برپا کردن جنبش کمونیستی در کردستان مصادف شد با آن چه باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، «پایان موج اول کمونیسم» (از کمون پاریس ۱۸۷۱ تا احیای سرمایه داری در چین ۱۹۷۶) نامیده است. مشخصه این سال ها، تشتت و سردرگمی در تئوری و پراتیک و ناتوانی جنبش های کمونیستی در درک شکست و تبدیل آن به پیروزی بود. (بر فراز موج نوین کمونیسم، امیر، انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م، ص ۲۴)

در جنگ داخلی سوریه، تشکیل منطقه خودگردان کوبانی تحت رهبری نیروهای ی.پ.گ و پ.ک.ک به عنوان راهی متفاوت تحسین شده است. اما، با وجود تفاوت ماهوی میان اینان و نیروهای نیابتی اسلام گرا، مسیری که در آن هستند، در واقع بیراهه ای است در جهت عکس اهدافی که می گویند برایش می جنگند. این بیراهه تماماً بر سیاست پرآگماتیستی اتکاء به حمایت ارتش آمریکا و اسرائیل استوار است و به همین جهت، هرگز نمی تواند بر دینامیک های ارتجاعي حاکم در جنگ داخلی سوریه فائق آید و نیروی بنیاداً متفاوت و رهایی بخش را برای مردم روژناوا و تمام سوریه به وجود آورد. آنها ادعای متفاوت بودن از رهبران گذشته جنبش های ناسیونالیستی کرد را می کنند اما خط مشی شان، در نهایت همان است. رهبران احزاب فئودالی و بورژوائی گرد همواره از سیاست «رنال پلتیک» که امروز شکل خاص «نیابتی» شدن برای قدرت های بزرگ تر را پیدا کرده، استفاده کرده اند. آنها، اصل اتکاء به خود را که از اصول خدشهناپذیر جنبش های انقلابی بوده است، به عنوان سیاستی «کودکانه» و تکیه به دولت های ارتجاعي منطقه و امپریالیست ها را به عنوان «نیوغ تاکتیکی» قلمداد کرده اند. این پرآگماتیسم راه را برای تبدیل جنبش های مردم به «کارت بازی» و «مهره شطرنج» در بازی های سیاسی بزرگ و کوچک این منطقه باز کرده و سلسله مراتبی از «پدرخوانده ها» و «موکلین» شکل گرفته است. با این نوع سیاست ها باید مرزبندی قطعی کرد و به استراتژی متحد کننده توده های مردم بر مبنای عمیق ترین منافع و حقوق شان و علیه دشمنان مشترکشان بازگشت و جنبش های مردمی را بر مبنای اصل متمایز کردن خود از همه قدرت های امپریالیستی و ارتجاعي سازمان داد. زنده یاد امیر حسن پور می پرسد: «سوال از روشنفکران و فعالین سیاسی که از وضع موجود بیزار هستند و به تسلیم شدن به آن تن در نمیدهند این است: با چه افقی باید به مصاف وضع موجود رفت؟ آیا میتوان خشونت روزافزون سرمایه را تخفیف داد و به آن چهره انسانی بخشید؟ آیا باید به جنگ و فقر و استثمار و ستم پایان داد یا با آنها کنار آمد و به تعدیلشان پرداخت؟ آیا میتوان مهمترین تضاد این دوران، یعنی تضاد بین ماهیت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی را حل کرد؟ آیا میتوان تضاد بین ۹۹ درصد و یک درصد را در چهارچوب سرمایه داری حل کرد؟ سوال نهایی این است: آیا می خواهیم بر فراز موج دوم انقلابات کمونیستی به دگرگون کردن خود و دنیا بپردازیم؟» (بر فراز موج نوین کمونیسم، امیر، انتشارات حزب کمونیست ایران م ل م، ص ۲۹)